



An Analysis of Gholam-Hossein Sa'edi's Short Stories from the Perspective of Nietzschean Nihilism (Case Study: The Collection *Grave and Cradle*)

Reyhane Dokoochaki

Master's degree student in art research, Apadana
Institute of Higher Education. Shiraz. Iran.

Pedram Ardehshirzade*

Master's degree student in art research, Tehran
University of Art. Tehran. Iran.

Abstract

Human beings have always needed a firm sense of meaning and purpose in order to continue their lives; for this reason, various intellectual movements have emerged in pursuit of discovering and explaining the meaning of life. Among these movements, nihilism became prominent after the World Wars and humanity's confrontation with death. This concept was first introduced by Friedrich Wilhelm Nietzsche, with components such as the collapse of values and the idea of the "death of God." In Iran, events such as the 1953 coup d'état, along with political and social pressures and widespread censorship, created a suffocating atmosphere in the country's intellectual and literary environment. Under such circumstances, many writers were compelled to turn to translation, which consequently exposed them to nihilistic thought. This study examines the intellectual climate and literary works of Iran from the 1940s to the 1980s, with a particular emphasis on the manifestations of nihilistic elements in the short stories of Gholam-Hossein Sa'edi—a writer who pays special attention to profound and complex human concerns such as death-awareness, meaninglessness, futility, despair, pessimism, fear, and loneliness. Another primary aim is to explore the expressions of this school of thought in the collection *Grave and Cradle*. The research method is descriptive-analytical, and the data have been gathered through library studies and credible sources. Ultimately, the findings demonstrate that Sa'edi's works not only reflect Iran's social and political conditions, but also depict nihilistic concepts on both individual and collective levels through the form of the short story.

Keywords: Nietzsche, Nihilism, Gholam-Hossein Sa'edi, *Grave and Cradle*.

Received:


Accepted:

ISSN:



واکاوی داستان‌های کوتاه غلامحسین ساعدی از منظر نیهیلیسم نیچه‌ای (مورد مطالعاتی: مجموعه‌ی گور و گهواره)

دانشجوی کارشناسی ارشد پژوهش هنر، مؤسسه‌ی آموزش عالی
آپادانا، شیراز، ایران.

ریحانه دوکوهکی 
0009-0008-1741-648X

دانشجوی کارشناسی ارشد پژوهش هنر، دانشگاه هنر تهران، تهران،
ایران.

پدرام اردشیرزاده 
0009-0003-6401-5383

چکیده

همواره انسان برای ادامه‌ی زندگی خود به معنا و دلیلی استوار نیاز داشته است. به همین دلیل، جریان‌های فکری گوناگونی در پی کشف و تبیین معنای زندگی پدید آمده‌اند. در این میان، جریان نیهیلیسم یا نیست‌گرایی، پس از جنگ‌های جهانی و مواجهه‌ی انسان با مرگ، برجسته شد. نخستین بار این مفهوم توسط فردریش ویلهلم نیچه با مؤلفه‌هایی همچون فروپاشی ارزش‌ها و ایده‌ی «مرگ خدا» مطرح گردید. در ایران نیز رخدادهایی مانند کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و فشارهای سیاسی-اجتماعی، همراه با سانسور گسترده، فضای فکری و ادبی کشور را دچار خفقان کرد. در چنین شرایطی، بسیاری از نویسندگان ناگزیر به ترجمه روی آوردند و همین امر مسبب آشنایی آنان با نیهیلیسم شد. این پژوهش به بررسی فضای روشنفکری و آثار ادبی ایران در دهه‌های ۲۰ تا ۶۰ خورشیدی پرداخته و به‌ویژه نمودهای مؤلفه‌های نیهیلیستی را در داستان‌های کوتاه غلامحسین ساعدی دنبال کرده است؛ نویسنده‌ای که در آثارش توجه ویژه‌ای به مسائل عمیق و پیچیده‌ی انسانی همچون مرگ‌اندیشی، بی‌معنایی، پوچی، ناامیدی، بدبینی، ترس و تنهایی دارد. همچنین، یکی از اهداف اصلی پژوهش، بررسی جلوه‌های این مکتب در مجموعه‌ی «گور و گهواره» است. روش پژوهش، توصیفی-تحلیلی بوده و داده‌ها از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و منابع معتبر گردآوری شده‌اند. درنهایت، نتایج نشان می‌دهد که آثار ساعدی، نه تنها بازتاب‌دهنده‌ی وضعیت اجتماعی و سیاسی ایران هستند بلکه از طریق فرم داستان کوتاه، مفاهیم نیهیلیستی در سطح فردی و جمعی را نیز به تصویر کشیده شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: نیچه، نیهیلیسم، غلامحسین ساعدی، گور و گهواره.

مقدمه

این پژوهش روی بررسی جلوه‌های نیهیلیسم^۱ بر داستان‌های کوتاه غلامحسین ساعدی، یکی از برجسته‌ترین و پرکارترین نویسندگان این دوره، تمرکز دارد. در این مقطع زمانی، ادبیات داستانی ایران دوره‌ای پر بار و درعین حال، پرتلاطم را تجربه کرد که بازتاب‌دهنده‌ی تحولات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ایران بود. نویسندگان این دوره تحت تأثیر دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی، با بهره‌گیری از قالب‌های نوین داستان‌نویسی، به کاوش بحران‌های فردی و جمعی و تضادهای ساختاری جامعه ایرانی پرداختند. در چنین فضایی، فشارهای حکومتی و سانسور سبب شد بخشی از نویسندگان به ترجمه‌ی آثار غربی روی آورند و از این رهگذر، آشنایی با جریان‌های برجسته‌ی فلسفی از جمله نیهیلیسم افزایش یابد.

نیهیلیسم که یکی از مهم‌ترین جریان‌های فکری در تاریخ اندیشه‌ی غرب به شمار می‌رود، با آراء فردریش ویلهلم نیچه^۲ اهمیت ویژه‌ای یافت. نیچه با طرح مفهوم «مرگ خدا» بر فروپاشی ارزش‌های مطلق و باورهای متافیزیکی تأکید می‌کند و معتقد است که انسان در جهانی فاقد معنای ثابت، به جست‌وجوی معناهای نوین دست می‌زند و در این مسیر با احساس پوچی و بی‌هدفی روبه‌رو می‌شود. این نگرش که بر بی‌معنایی، ارزش‌زدایی و بحران هویت دلالت دارد، در آثار بسیاری از نویسندگان برجسته‌ی ایرانی چون صادق هدایت، بهرام صادقی، صادق چوبک و به‌ویژه غلامحسین ساعدی بازتاب یافته است. شخصیت‌ها در این آثار غالباً در یافتن معنا و هدفی پایدار ناتوان‌اند و این ناتوانی به احساس سردرگمی، یأس و بی‌اعتمادی منجر می‌شود.

غلامحسین ساعدی این مضامین را بیش از بسیاری دیگر از نویسندگان هم‌عصر خود، در ساختار داستانی بازآفرینی کرده است. مطالعات او در روان‌پزشکی، تجربه‌ی زیستن در محیط بیمارستان‌ها و مواجهه با بیماران، در کنار شناخت ژرف او از وضعیت اجتماعی، به شکل‌گیری رویکردی انتقادی و دقیق نسبت به بحران‌های انسانی و اجتماعی زمانه‌اش انجامیده است. در این پژوهش، مجموعه‌ی داستانی «گور و گهواره» مورد تحلیل قرار گرفته است. داستان‌های وی معمولاً فضایی سرد، سنگین و آکنده از تنش‌های اجتماعی و روانی دارند؛ فضایی که بازتابی از شرایط سیاسی و اجتماعی ایران در دهه‌های مذکور است. محدودیت‌های سیاسی و ظهور جریان‌های فرهنگی نو، زمینه‌هایی فراهم کرده‌اند که در حالات و مؤلفه‌های نیهیلیستی آثار او برجسته شده‌اند. مجموعه‌ی «گور و گهواره» شامل سه داستان «زنبورک خانه»، «سایه به سایه» و «آشغال‌دونی» بوده که هر یک دارای ساختار و روایت مستقل خود هستند.

پیشینه‌ی پژوهش

در خصوص جریان نیست‌گرایی در آثار غلامحسین ساعدی و سبک داستان‌نویسی او، تاکنون پژوهش‌ها و مطالعات متعددی در قالب کتاب، پایان‌نامه و مقاله انجام شده است. از میان مقالات متعدد مرتبط با آثار ساعدی می‌توان به مقاله‌ی «بازتاب عبث‌گرایی در آثار غلامحسین ساعدی» اشاره کرد که توسط زهرا سعادت‌نیا و راضیه فولادی‌سپهر (۱۳۹۸) نگاشته شده است. این مقاله به بررسی مؤلفه‌هایی همچون یأس و نومی، احساس پوچی، مرگ و بی‌هویتی - که بخشی از ادبیات معاصر را تحت تأثیر قرار داده‌اند - می‌پردازد و داستان‌های شب‌نشینی باشکوه، ترس ولرز، عزاداران بیل و واژه‌های بی‌نام‌ونشان را تحلیل کرده و ساعدی را در زمره‌ی نویسندگان ابزورد و نه نیهیلیست، قرار می‌دهد.

مقاله‌ی «بازتاب رئالیسم جادویی در داستان‌های غلامحسین ساعدی» نوشته‌ی تقی پورنامداریان و مریم سیدان (۱۳۸۸) نیز به بررسی نموده‌های رئالیسم جادویی در آثار ساعدی و دلایل گرایش او به این مکتب می‌پردازد. افزون بر

^۱ Nihilism

^۲ Friedrich Wilhelm Nietzsche

این، مریم سیدان (۱۳۹۶) در مقاله‌ی «شخصیت‌های روان‌رنجور و روان‌پریش در داستان‌های غلامحسین ساعدی»، ویژگی‌های شخصیتی در آثار او را تحلیل کرده و افسردگی، اضطراب و چند عامل دیگر را مهم‌ترین اختلالات این شخصیت‌ها می‌داند و مشکلات اجتماعی را عامل شکل‌گیری چنین وضعیت‌هایی معرفی می‌کند.

ازجمله منابع کتابی مهم درباره‌ی آثار ساعدی باید به کتاب *نقد آثار غلامحسین ساعدی* اثر عبدالعلی دستغیب (۱۳۵۶) اشاره کرد که به جنبه‌های روان‌شناختی و دردشناسانه آثار وی پرداخته است. همچنین، قهرمان شیری (۱۳۹۳) در کتاب *همسایه‌ی هدایت: میراث داستان‌نویسی غلامحسین ساعدی* و جواد مجابی (۱۳۹۹) در کتاب *شناخت‌نامه‌ی غلامحسین ساعدی* به بررسی زندگی‌نامه، تحلیل آثار و دیدگاه‌های دیگر نویسندگان درباره‌ی او و نوشته‌هایش پرداخته‌اند.

با این توضیحات می‌توان گفت، تفاوت عمده‌ی این پژوهش با تحقیقات پیشین در آن است که برخلاف آثاری که بیشتر به جنبه‌های روان‌شناسانه یا ابزورد در نوشته‌های ساعدی پرداخته‌اند، این تحقیق بر شناخت مؤلفه‌های جریان فکری نیهیلیسم و نحوه‌ی ظهور آن در ادبیات داستانی متمرکز است و تأثیر این مکتب را به‌طور خاص در داستان‌های کوتاه ساعدی بررسی می‌کند.

روش

این پژوهش از نوع کیفی است و با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، به بررسی داستان‌های کوتاه ساعدی و شناسایی نمودهای نیهیلیسم در آن‌ها می‌پردازد. پژوهش از منظر زمانی، گذشته‌نگر و به‌صورت مطالعه‌ی موردی انجام شده است؛ زیرا هدف اصلی آن، بررسی نشانه‌های نیهیلیسم در مجموعه‌ی «گور و گهواره» است.

نیهیلیسم

احتمالاً نیهیلیسم یکی از بدفهمیده‌ترین مفاهیم تاریخ فلسفه است. این مفهوم می‌تواند نشانه‌ی ناتوانی در پذیرش درد، نزاع و تضاد باشد. با این حال، چون این عناصر بخش جدایی‌ناپذیر زندگی هستند، جست‌وجو برای یافتن زندگی بدون درد به معنای انکار جهان موجود خواهد بود. واژه‌ی «نیهیل^۱» به معنای «هیچ» و «ایسم^۲» به معنای «ایدئولوژی» است؛ اما ترکیب این دو واژه، خود موجب نفی معنای ساده آن می‌شود. توصیف نیهیلیسم به‌عنوان «ایدئولوژی پوچی» یا «اعتقاد به هیچ» نیز به‌نوعی خود-نفی‌کننده است؛ زیرا اعتقاد داشتن به چیزی، وجود آن چیز را ایجاب می‌کند؛ درحالی‌که اگر آن چیز «هیچ» باشد، اعتقاد به آن نیز معنایی ندارد (گرتز، ۱۳۹۹).

برای یک نیهیلیست، جهان و زندگی بی‌معناست و امیدی به یافتن معنا در اندیشه‌های متافیزیکی وجود ندارد. او به بی‌هدفی جهان و هستی انسان معتقد است و بر این اساس، خلقت جهان و زندگی بشر را فاقد هدف و معنا می‌داند (محمدزاده، ۱۳۹۸). در اصل، نیهیلیسم ایجاد جهان موهومی است که درد، نزاع و تضاد در آن وجود ندارد؛ نوعی بهشت استعلایی. نیچه، ادیان توحیدی را نیز نیهیلیستی می‌خواند؛ زیرا این ادیان، زندگی موجود را در قیاس با جهان آسمانی و «راستین» نفی می‌کنند (دیکن، ۱۴۰۲). با این حال، پایان باور مذهبی، به‌طور خودکار، پایان نیهیلیسم نیست.

نیهیلیسم و ارزش زندگی

پرسش محوری نیهیلیسم این است که آیا زندگی انسانی شامل درد، رنج، بیماری و مرگ، ارزش زیستن دارد؟ پاسخ مثبت به این پرسش، توجیهی برای پذیرش درد و رنج محسوب می‌شود؛ درحالی‌که پاسخ منفی، اساس نیهیلیسم را

¹ Nihil

² Ism

شکل می‌دهد. پروفیسور برنارد رچینستر در دیباچه‌ی کتاب *نیچه و آری‌گویی تراژیک* به زندگی می‌گوید: «به زبان فلسفی دقیق‌تر، نیهیلیسم بر این نظر است که زندگی بی‌معناست یا ارزش زیستن ندارد». به این معنا، زندگی «هیچ ارزشی» ندارد و نه خوب است و نه بد؛ زیرا معیارهای ارزشی که امکان ارزیابی زندگی بر اساس آن‌ها فراهم بود، اعتبار خود را از دست داده‌اند (محبوبی آرانی، ۱۳۹۲).

نیهیلیسم به معنای فرار از واقعیت به جای مواجهه با آن، باور به جهان‌های دیگر به جای پذیرفتن این جهان و تلاش برای ایجاد حس قدرت به جای پذیرش ضعف‌های فردی است. این رویکرد صرفاً معنای ذاتی زندگی نیست بلکه طریقی برای واکنش به اضطراب ناشی از درک بی‌معنایی زندگی است. نیهیلیست‌ها می‌توانند خوش‌بین، آرمان‌گرا و مهربان باشند؛ زیرا هدف آن‌ها در زندگی شاد بودن است؛ همان‌گونه که در دوران کودکی و پیش از کشف حقیقت بی‌معنایی زندگی بوده‌اند (گرتز، ۱۳۹۹).

نیهیلیسم نیچه‌ای

هیچ‌انگاری به معنای کاهش ارزش والاترین ارزش‌هاست. نیهیلیسم رادیکال یا هیچ‌انگاری رادیکال، عبارت است از باور به اینکه وجود، هنگام مقایسه با والاترین ارزش‌های شناخته‌شده، غیرقابل دفاع می‌شود و تشخیص اینکه ما هیچ حقیقی برای نسبت دادن ماورایی یا «در ذات خویش» به اشیاء نداریم، از جمله «خدایی» یا اخلاق مجسم، حاصل جست‌وجوی حقیقت و ایمان به اخلاق است (نیچه، ۱۳۷۷). نیچه آغاز هیچ‌انگاری را در نفی دیدگاه زندگی‌گرایانه‌ی دیونیزوسی و تمرکز بر عقلانیت اخلاقی آپولونی یونان باستان می‌داند. او معتقد است با ظهور اندیشه‌ی افلاطونی، سقراطی و سپس تفکر مسیحی، مابعدالطبیعه‌ای سقراطی-مسیحی شکل گرفت که ارزش‌ها را ارائه می‌کرد؛ اما اکنون این ارزش‌ها گرفتار بحران شده و به انکار خود برخاسته‌اند. این روند همان نیهیلیسم یا نیست‌انگاری است (اسداللهی و فتحی، ۱۳۹۹).

بدین ترتیب، توجه نیچه به این نکته است که نیهیلیسم، نوعی فرار از چیزی بوده که به زندگی معنا می‌بخشد. او نشان داده که هرچند نیهیلیسم مخرب است؛ اما نقش سازنده نیز دارد و می‌تواند انگیزه‌بخش فعالیت‌های سازنده‌ای همچون ژرف‌اندیشی، پشتکار و مشارکت اجتماعی باشد.

نیهیلیسم منفعل و فعال

نیهیلیسم منفعل، نوعی سرپیچی از تلاش برای نظام‌بخشی به زندگی است و باعث فروپاشی تطابق میان ارزش‌ها و غایت می‌شود. این شکل از نیهیلیسم، زندگی را به آرمان‌های پوچ و اهداف پست محدود نموده و آرامش‌ظاهری را جایگزین معنا می‌سازد. در مقابل، نیهیلیسم فعال، نیروی ویرانگر را به بالاترین حد می‌رساند و امکان خلق آینده‌ای نو و مستقل از ارزش‌های پیشین را فراهم می‌آورد. این مرحله، علاوه بر نفی ارزش‌های کهنه، زمینه تحقق ارزش‌های نو را مهیا می‌سازد (شایگان، ۱۳۹۷).

نیهیلیسم می‌تواند نشانه‌ی قدرت روح باشد در زمانی که فرد قادر به ایجاد ارزش‌های جدید است یا نشانه‌ی ضعف روح در زمانی که فرد توانایی خلق اهداف و ارزش‌های تازه را ندارد. نیهیلیسم منفعل با ناتوانی، خستگی و تسلیم‌پذیری روح همراه است؛ درحالی‌که نیهیلیسم فعال، زمینه تحول و ساختن آینده‌ای نو را فراهم می‌کند (نیچه، ۱۳۷۷).

آری‌گویی نیچه به زندگی

نیچه برای گذار از بحران نیهیلیستی، دومین گام مهم خود را در مسیر بازبینی و بازاری‌سازی گذاری همه‌ی ارزش‌ها برمی‌دارد. به بیان دیگر، این بار محتوا و بنیاد تمامی ارزش‌ها باید بر اساس «خواست قدرت» بازسنجی شود. گاهی انسان به ارزش‌های نوین نیازمند است و هرگونه تلاش برای فرار از نیهیلیسم، بدون بازاری‌سازی گذاری ارزش‌های موجود، نتیجه‌ای عکس خواهد داشت و مسئله را تشدید می‌کند. این بازاری‌سازی گذاری محتوایی، دو هدف اصلی دارد: اول، نشان دهد که ارزش‌های پیشین، بهره‌ای واقعی از والاترین ارزش‌ها نداشته‌اند و دوم، این بازاری‌سازی گذاری نوین که مستلزم تغییر رتبه‌ی ارزش‌ها و تولید ارزش‌های جدید است، تنها زمانی می‌تواند از نیهیلیسم مصون بماند که بر پایه‌ی معیاری متضاد با معیار ارزش‌یابی‌های پیشین صورت گیرد. اگر معیار گذشته، نادیده گرفتن زندگی این جهانی بوده است، معیار نیچه برای بازاری‌سازی گذاری، باید «آری‌گویی» و تأیید زندگی این جهانی باشد. تعبیر بازاری‌سازی گذاری همه‌ی ارزش‌ها، معادل «آری‌گویی تراژیک» بوده که یکی از مهم‌ترین مضامین فلسفه نیچه و هدفی است که اندیشه‌های او به سوی آن هدایت می‌شوند (محبوبی آرانی، ۱۳۹۲).

آری‌گویی، پذیرش تضاد، جنگ و ویرانی است و فرایند ویران‌سازی، آفرینش و بازآفرینی و گذشتن از هر خلق و نابودی، تجلی تداوم و جاودانگی در جان انسان دیونیزوسی به شمار می‌آید. بازاری‌سازی گذاری، تنها می‌تواند تعداد اندکی از انسان‌ها را رهایی بخشد و سایر افراد، اگر با نیهیلیسم مواجه شوند، یا باید با خودکشی از درد رها شوند یا به نحوی با آن کنار بیایند. نیچه در این دیدگاه، سخنی برای اکثریت ندارد و روشن نیست که آیا امکان مواجهه‌ی کامل با نیهیلیسم، به‌ویژه با توجه به جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی آن، وجود دارد یا خیر (محبوبی آرانی، ۱۳۹۲).

نیچه در کتاب «اراده‌ی معطوف به قدرت» بیان می‌کند: «خوشبختی نصیب من شده است که پس از هزاران سال خطا و ابهام، راهی یافته‌ام که به «نه» و «آری» هدایت می‌کند. «آری» را در پاسخ به هر آنچه توانمندی می‌بخشد، می‌آموزم و آن را تقویت می‌کنم و «نه» را در برابر هر آنچه ناتوان می‌سازد، فرا می‌گیرم. تاکنون هیچ کس این‌ها را نیاموخته است؛ فضیلت، شکنندگی و ترحم و حتی انکار زندگی؛ این‌ها ارزش‌های فرسوده‌اند» (نیچه، ۱۳۷۷).

در کتاب «چنین گفت زرتشت»، نیچه از زبان زرتشت، سه دگردیسی جان را معرفی می‌کند: شتر، شیر و کودک. جان در مرحله‌ی شتر، بار زندگی را تحمل می‌کند و سپس در مرحله‌ی شیر، به دنبال آزادی و قدرت است؛ اما خلق ارزش‌های نو، نیازمند مرحله‌ی کودکانه‌ی از معصومیت، بازی و آری‌گویی مقدس است. این دگردیسی‌ها نشان می‌دهد که انسان ابتدا باید ارزش‌های کهن را نابود کند و سپس با پاکی و خلاقیت کودکانه، ارزش‌های جدید بیافریند (نیچه، ۱۳۹۳). نیهیلیسم فعال، در فلسفه‌ی نیچه، به معنای پذیرش کامل زندگی با تمام تضادها و ویرانی‌های آن است. در این رویکرد، نیهیلیسم به‌عنوان مرحله‌ای ضروری برای دستیابی به آری‌گویی به زندگی تلقی می‌شود. هدف نیچه، رهایی انسان‌ها از نیهیلیسم منفعل و هدایت آنان به پذیرش واقعیت و حقیقت زندگی است. «آری‌گویی» به زندگی، نه تنها تأیید زندگی بلکه خلق ارزش‌های نو و ایجاد تغییرات تازه را شامل می‌شود.

ویژگی‌های اصلی نیهیلیسم فعال شامل پذیرش واقعیت‌ها، خلق ارزش‌های نو، رهایی از مفاهیم متعالی و قبول ویرانی به‌عنوان بخشی از زندگی است. این رویکرد انسان‌ها را تشویق می‌کند که با تضادها و چالش‌ها روبه‌رو شوند، از واکنش انفعالی به مسائل خودداری کنند، به جای انکار زندگی، ارزش‌های نو بسازند و تغییرات فردی و اجتماعی ایجاد نمایند.

مؤلفه‌های نیهیلیسم

در ادبیات، نیهیلیسم مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و مؤلفه‌ها را شامل می‌شود که در مواجهه با پرسش‌های وجودی، معنای زندگی و وضعیت انسان در جهان معاصر ظهور می‌کنند. این ویژگی‌ها در آثار مختلف با شدت متفاوت دیده می‌شوند؛ اما می‌توان چند مؤلفه‌ی اصلی را شناسایی کرد:

۱. مرگان‌اندیشی

همواره اندیشه‌ی مرگ برای انسان مسئله‌ای بنیادی بوده است و رابطه‌ی مرگ و زندگی به‌عنوان دو روی یک سکه دیالکتیکی دیده می‌شود. در نگاه نیهیلیسم، آزادی انسانی بی‌معناست؛ زیرا همه‌ی انتخاب‌ها در نهایت به مرگ می‌رسند. مرگان‌اندیشی با اضطراب، بی‌معنایی و مواجهه با نهای بودن زندگی گره خورده است و برخی جریان‌های نیهیلیستی تلاش می‌کنند با پذیرش این بی‌معنایی، زندگی را آزادانه‌تر تجربه کنند.

۲. مرگ معنا و احساس پوچی

نیهیلیسم با شک نسبت به هستی و معنای آن پیوند دارد. در ادبیات نیهیلیستی، شخصیت‌ها اغلب با بی‌اعتمادی به ارزش‌ها، حقیقت و زندگی مواجه‌اند. معنا در این نگاه یک محصول اجتماعی است و فقدان معنای مطلق، انسان را به بازتعریف ارزش‌ها و خلق معناهای فردی وامی‌دارد. در آگزیستانسیالیسم، نیهیلیسم ناشی از انکار معنای مرگ است و در پسامدرنیسم ناشی از انکار مرگ معنا؛ اما هر دو نوع، نیهیلیسم را نتیجه‌ی طفره رفتن از واقعیت می‌دانند. نیهیلیسم به ما می‌آموزد که زندگی بدون ارزش‌های مطلق پوچ است؛ اما همین پوچی می‌تواند فرصتی برای خلق ارزش‌های فردی باشد.

۳. یأس و ناامیدی

یأس و ناامیدی، از دیگر ویژگی‌های شاخص نیهیلیسم است. شخصیت‌ها امیدی به آینده ندارند و تلاش‌هایشان بی‌نتیجه به نظر می‌رسد. نیهیلیسم منفعل به دنبال نابودی ارزش‌ها، باعث احساس فقدان هویت و سرخوردگی می‌شود. هنرمند یا فرد خلاق می‌تواند از هنر و فعالیت خلاقانه برای مقابله با پوچی و یأس استفاده کند. غم و اضطراب انسانی نیز منبع و منعکس‌کننده‌ی نیهیلیسم هستند.

۴. بدبینی

بدبینی مقدم بر هیچ‌انگاری است و جهان را فاقد ارزش‌های ذاتی می‌بیند. وقتی انسان می‌پندارد که زندگی بی‌معناست و والاترین ارزش‌ها تحقق نمی‌یابند، دچار یأس و سرخوردگی می‌شود. بدبینی می‌تواند ناشی از ناامیدی و دل‌سردی باشد و انسان را به پوچی و انفعال سوق دهد.

۵. هراس و دلهره

نیهیلیسم، هراس و اضطراب را از بی‌معنایی زندگی، نبود هدف، مرگ‌نهایی، تنهایی و ناپایداری ایجاد می‌کند. انسان‌ها با آگاهی از مرگ و فقدان ارزش‌های مطلق، دچار اضطراب وجودی می‌شوند. گاه این دلهره، محرکی برای بازاندیشی و خلق معناهای جدید است.

۶. تنهایی

تنهایی ناشی از احساس بی‌معنایی، مواجهه با مرگ و جست‌وجوی معنای فردی است. انسان نیهیلیستی، اغلب احساس جداافتادگی و انزوا می‌کند؛ اما برخی آن را فرصتی برای آزادی و خلق ارزش‌های شخصی می‌بینند. این تنهایی با بی‌هدفی، سردرگمی و بی‌تفاوتی همراه است.

نیهیلیسم به‌عنوان یک مفهوم فلسفی بنیادین، تأثیر عمیقی بر ادبیات دارد و بازتاب بحران‌های وجودی و احساس عدم قطعیت انسان در جهان است. مؤلفه‌های اصلی آن شامل پوچی، بحران هویت، یأس، بدبینی و رد ارزش‌های سنتی است.

فضای سیاسی-اجتماعی ایران در دهه‌های ۲۰ تا ۶۰ خورشیدی

اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در دهه‌های ۲۰ تا ۶۰ خورشیدی تحت تأثیر تحولات داخلی و خارجی دچار تغییرات گسترده‌ای شد که زمینه‌ساز شکل‌گیری ایران مدرن گردید. وقوع چندین رویداد مهم در این دوره، تأثیر قابل‌توجهی بر ساختار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور داشت. ظلم و فساد شاهان قاجار، فاصله‌ی آن‌ها با مردم، فقر اقتصادی و فرهنگی و نفوذ تجاری و اقتصادی غرب به تدریج باعث دگرگونی در ساختار سنتی و فضای بسته‌ی جامعه شد. طبقه‌ی متوسط آن زمان، به‌ویژه بازرگانانی که با فرهنگ و زندگی غربی آشنا بودند، به درک درد مشترک افشار مختلف رسیدند. مهم‌ترین دستاورد مدرنیته پس از ورود فناوری، ایجاد تفکر آزادی و برابری اجتماعی و برهم خوردن استبداد شاهان بود؛ روندی که در نهایت انقلاب مشروطه را ممکن ساخت (ذوالفقاری نژاد و نصر اصفهانی، ۱۳۹۵).

در سال ۱۲۹۹ ه.ش (۱۹۲۱ م)، رضاخان میرپنج به‌عنوان فرماندهی ارتش ایران، قدرت را به دست گرفت و در سال ۱۳۰۴ به شاه ایران تبدیل شد. رضاشاه با هدف تقویت مرکز قدرت و ایجاد دولت مدرن، اصلاحات گسترده‌ای آغاز کرد. سلطنت پهلوی، دوره‌ای از تنش میان گروه‌های فکری و عقیدتی مختلف ایجاد کرد که منجر به جبهه‌گیری‌ها و چالش‌های گسترده در جامعه شد. پایان استبداد قاجار، آغاز استبداد پهلوی و نفوذ بخشی از روحانیون در زندگی مردم را به دنبال داشت؛ به‌گونه‌ای که جایگزین منزلت قاجاریه و سد دفاعی استبداد جدید شدند (ذوالفقاری نژاد و نصر اصفهانی، ۱۳۹۵).

پس از جنگ جهانی دوم، کشورهای خاورمیانه و جهان سوم با مشکلات اساسی تغییرات اجتماعی-اقتصادی مواجه شدند. در منطقه‌ای که زیرساخت‌های اقتصادی دچار تحول و نهادهای سیاسی فاقد ثبات بودند، جست‌وجوی الگوهای مناسب توسعه به دغدغه‌ای مداوم تبدیل شد. جنگ جهانی دوم موجب پایان حکومت یک‌ساله رضاشاه شد (۱۳۰۴-۱۳۲۰). دوره‌ی سلطنت پسرش، محمدرضا پهلوی (۱۳۲۰-۱۳۵۷)، با تثبیت قدرت در دو دهه آغاز شد. حمایت ضمنی دولت از ادیبان بی‌طرف، شکاف میان گروه‌ها را افزایش داد. ادیبان متعهد، بی‌طرف‌ها را با صفاتی مانند عروسک دولت، سطحی، پوچ‌گرا و نیهیلیست توصیف کردند؛ اما هنر خود را دلسوز، وفادار و اخلاقی می‌دانستند. این دیدگاه، برخی روشنفکران را به رئالیسم پیشرو، الهام گرفته از تورگنیف، برشت و چخوف هدایت کرد (بروجردی، ۱۳۷۷).

دهه‌ی ۵۰ خورشیدی، دوره‌ای پرتنش و تحول‌آفرین بود. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با حمایت آمریکا و بریتانیا، دولت مصدق را سرنگون و کنترل کامل‌تری به شاه داد. در این دهه، محمدرضا شاه برنامه‌های مدرنیزاسیون و اصلاحات اقتصادی را با عنوان انقلاب سفید آغاز کرد. احزاب و گروه‌های مخالف از جمله حزب توده و گروه‌های اسلامی، به مبارزه با رژیم پرداختند و مهم‌ترین آن‌ها، جماعت روحانیون به رهبری آیت‌الله روح‌الله موسوی خمینی بود که نقش کلیدی در مبارزات دهه ۵۰ داشتند (آبراهامیان، ۱۴۰۲).

در مجموع، ایران در دهه‌های ۲۰ تا ۶۰ خورشیدی شاهد تحولات گسترده‌ای بود؛ از یک سو مدرنیزاسیون، تغییرات اقتصادی و اجتماعی و از سوی دیگر، سرکوب‌ها، اعتراضات و ظهور جنبش‌های سیاسی که زمینه‌ساز انقلاب و تحولات بعدی کشور شد.

ساعدی و نیهیلیسم

بین نویسندگان و نمایشنامه‌نویسان پس از هدایت، علوی، چوبک و آل‌احمد، هیچ کس مانند غلامحسین ساعدی به شکل حاد به زندگی اجتماعی شهر جدید پرداخته است. هرچند ساعدی به مسائل روستایی نیز توجه دارد؛ اما بررسی آثار نمایشی و داستانی او نشان می‌دهد که موضوع اصلی آثارش، تحولات زندگی طبقات متوسط و پایین شهر است. نمایشنامه‌های او ابتدا جنبه‌ی روانی و اجتماعی داشتند؛ اما بعدها جنبه‌های اجتماعی و سیاسی پررنگ‌تر شد و ساعدی با ابتکارات و فنون نمایشی، به یکی از نیرومندترین نمایشنامه‌نویسان معاصر ایران بدل شد (دستغیب، ۱۳۵۶). اگرچه او نخست آثار خود را با نام «گوهرمراد» منتشر می‌کرد؛ اما به واسطه‌ی داستان‌ها و نمایشنامه‌هایش مشهور شد. آشنایی با نویسندگان و هنرمندان پایتخت نیز در این سال‌ها شکل گرفت. ساعدی در دهه‌ی ۵۰ و ۶۰ به دلیل پرداختن به موضوعات اجتماعی و سیاسی، مبارزه با خرافات و استبداد و همراهی با جنبش‌های ضد استبدادی، از محبوبیت بالایی برخوردار بود. همین امر موجب شد که مورد غضب ساواک قرار گیرد و بارها تهدید، ضرب و شتم و زندان را تجربه کند (شیری، ۱۳۹۳).

ساعدی از جمله داستان‌نویسانی است که در پرداختن به مسائل و مشکلات روان‌شناختی شخصیت‌های داستان تبحر دارد. او مشاهدات خود را از مسائل مردم زمانه‌ی خود، در آثارش انعکاس می‌دهد (سیدان، ۱۳۹۶). وی همانند صادقی، نویسنده‌ای توانمند در تحلیل زندگی اجتماعی است؛ اما حسرت و خشم، جای طنز را در آثارش گرفته است. او برای نشان دادن آثار روانی و اجتماعی خشونت، به مرزهای واقع‌گرایی پایبند نمی‌ماند و به سورئالیسم یا رئالیسم وهم‌آلود می‌رسد. داستان‌های او حوادث واقعی را غیرعادی و گاه هراس‌انگیز نشان می‌دهند و برای رسیدن به نتایج تمثیلی، از عوامل ذهنی و حسی اغراق‌آمیز بهره می‌گیرد. او نخستین آثارش را از سال ۱۳۳۴ در مجلات «سخن»، «آرش» و «صدف» منتشر کرد و تا دهه‌ی ۴۰ به چهره‌ای شناخته‌شده در نمایشنامه‌نویسی بدل گردید. مهم‌ترین داستان‌های او از سال ۱۳۴۰ به بعد انتشار یافت (عابدینی، ۱۳۶۶).

در آثار ساعدی به فضایی پرداخته می‌شود که حال و هوای پوچی دارد. از مهم‌ترین این آثار می‌توان به دلهره و هراس، مرگ‌اندیشی، پوچی و بیهودگی زندگی اشاره کرد. این موارد در اکثر آثار او با درجات مختلف قابل مشاهده است (سعادت‌نی، فولادی سپهر، ۱۳۹۹). حقیقت رویدادهایی مانند قحطی و مرگ و نسبت دادن آن‌ها به قدرت‌های موهوم و جادویی مانند موجودات عجیب و غیر واقعی، موجب شده است که داستان‌های ساعدی، سبک و سیاقی وهم‌گونه داشته باشند (پورنامداریان و سیدان).

تحلیل داستان زنبورک خانه

داستان درباره‌ی پیرمردی است که روزی جوانی را به خانه‌ی خود می‌آورد. او سه دختر دم‌بخت دارد و به دلیل تنگدستی امیدوار است با ورود فردی جدید، بخشی از بار زندگی‌اش سبک شود؛ بنابراین، می‌کوشد جوان را راضی کند که یکی از دخترانش را به همسری برگزیند. جوان نیز که بی‌کس و تنهاست، دختر کوچک‌تر، ملبه‌ها را انتخاب می‌کند و آن دو فردای همان روز، در قبرستان و با شتاب عقد می‌شوند و با کشیدن پرده‌ای در همان اتاق کوچک، زندگی مشترکشان را آغاز می‌کنند.

ساعدی از آغاز روایت فضایی سرشار از فقر و فلاکت ترسیم می‌کند؛ گذر از کوچه‌های تنگ، تاریک و متعفن و رخدادهایی که عمدتاً پیرامون قبرستان می‌گذرند، این حس را تقویت می‌کنند: «هر گوشه‌ی میدان یک خیابان دراز، عین دالان باریکی که آخرش به تاریکی می‌رسید ... حیاط کوچولویی بود، دنگال، با دو سکوی خاکی کنار هم، مثل دو تا قبر و یک اتاق که با چراغ گردسوزی روشن بود» (ساعدی، ۱۳۴۵). «از دره بوی آشغال و کثافت بلند بود» (ساعدی، ۱۳۴۵). چنین فضاسازی‌ای، حال‌وهوای غمگین و تیره‌ی داستان را برجسته می‌کند.

راوی -ابوالقاسم- جوانی است که به همراه پیرمردی که تازه با او آشنا شده، راهی خانه‌اش می‌شود. او مسیر و رفتار پیرمرد را چنین وصف می‌کند: «از پل که رد شدیم، پیرمرد شروع کرد به ور زدن و چرت‌وپرت گفتن، عین آدمی که نخواد بترسه و تو کوچه‌پس کوچه‌های تاریک، تنهایی با خودش حرف بزنه» (ساعدی، ۱۳۴۵). پیرمرد در سختی به سر می‌برد و زمانی که موضوع ازدواج را پیش می‌کشد، جوان که خودش نیز تنهاست: «می‌دانست که من تک و تنهام، دوست و آشنایی ندارم» (ساعدی، ۱۳۴۵). ابتدا تردید می‌کند؛ اما درنهایت، ملیحه را می‌پسندد. پیرمرد برای از دست ندادن این فرصت اصرار دارد عقد در همان فردا -جمعه- انجام شود. هرچند وصلت را خوش‌یمن می‌داند؛ اما مراسم در قبرستان برگزار می‌شود. ملا را از غسلخانه می‌آورند و داماد باید پیش از عقد، نماز میت بخواند. این تقابل میان «وصلت» و «مرگ»، فراتر از نشان دادن فقر، نوعی پوچی و چرخه‌ی بی‌پایان «نه‌گویی به زندگی» را تداعی می‌کند؛ گویی شخصیت‌ها صرفاً روزگار می‌گذرانند، بی‌آنکه معنایی در زندگی جست‌وجو کنند. مرگ‌اندیشی در سراسر روایت به شکل‌های مختلف ظهور می‌یابد: «وارد شدیم. قبرستان درندشتی بود با دیوارهای ریخته و قبرهای کهنه و درب داغون و روی قبرها، تکه‌های کاشی شکسته که زیر آفتاب به هزار رنگ می‌زد و بالاتر، پای غسلخانه، عده‌ای جمع شده بودند. پیرمرد جلو و ما عقب، از وسط قبرها راه افتادیم. با هر قدمی که برمی‌داشتیم، گردوخاک فراوانی بلند می‌شد و من منتظر بودم که هر آن حفره‌ای باز شود و من توی قبری فرو بروم» (ساعدی، ۱۳۴۵). در خاک‌سپاری نیز پسر بچه‌ای می‌گوید فرد دفن‌شده زنده بوده؛ اما کسی اعتنا نمی‌کند: «وقتی می‌شستش، بدنش گرم بود و دهنش باز و بسته می‌شد. چه کارکنم؟ چه کارکنم؟» (ساعدی، ۱۳۴۵). داماد نیز شب عروسی همراه دو جوان دیگر به قبرستان می‌رود: «هر سه تلوتلوخوران از وسط قبرها راه افتادیم. حیدر بازوی مرا گرفت و آهسته تو گوشم گفت: ما هر شب می‌ایم اینجا رو می‌گردیم، عباس آقا آواز می‌خونه دلمون خالی می‌شه، عباس آقا دوست داره تو قبرستون آواز بخونه و به دنیا فحش خوارمادر بده» (ساعدی، ۱۳۴۵). گفت‌وگوهای آن‌ها آمیخته با دل‌زدگی از دنیا و ناامیدی است. جز چند همسایه که می‌خواهند جشن بگیرند، باقی افراد بی‌تفاوت‌اند و نشانی از شادی دیده نمی‌شود: «این چه وضعشه، عروس که پیدا نیس، دامادم که عزا گرفته، نه می‌زنین، نه می‌رقصین و نه می‌خونین» (ساعدی، ۱۳۴۵). در اینجا، مرگ‌اندیشی نه به معنای تمایل به پایان دادن زندگی بلکه به صورت اضطراب دائمی حضور مرگ و یاد فقدان عزیزان بروز می‌کند.

پیرزن خانه در جهانی دیگر سیر می‌کند؛ بی‌تفاوت، پریشان و گویی در اثر حادثه‌ای قدیمی از تعادل بیرون رفته است. شب عروسی دخترش نیز در حال ناله است: «پیرزن گوشه‌ی حیاط نشسته بود و چیزی را توی طشت چنگ می‌زد و می‌نالد» (ساعدی، ۱۳۴۵). او صداهای عجیب از خود درمی‌آورد: «صدای «قوقولوی» پیرزن از حیاط بلند شد» (ساعدی، ۱۳۴۵) و حتی احساس می‌کند ارواح صدایش می‌زنند: «شنیدی، منو صدا می‌کنن» (ساعدی، ۱۳۴۵). ملیحه، دختر کوچک، هنگام خواب از رفتن به حیاط می‌ترسد؛ زیرا باور دارد آنجا قبر دو جوانی است که سر بریده شده‌اند: «ملیحه آهسته گفت: من می‌ترسم ... او دو تا سکوی خاکی را نشان داد و گفت: نهم می‌گه همین‌ها، قبر دو جوونیه که سرشونو بریدن و اینجا چالشون کردن» (ساعدی، ۱۳۴۵) و شاید همین فاجعه عامل پریشانی مادر باشد!

در مجموع، داستان مجموعه‌ای از ترس، ناامیدی، تنهایی و بی‌تفاوتی را میان شخصیت‌ها آشکار می‌کند؛ احساسی که به نظر می‌رسد با مرگ جوانان و حضور گریزناپذیر قبرستان در هم تنیده است. مرگ بر تمامی روایت سایه انداخته و فضایی وهم‌ناک و تاریک پدید آورده است.

جدول ۱. بررسی مؤلفه‌های نیهیلیسم در داستان زنبورک خانه

مؤلفه‌های نیهیلیسم	نمونه مؤلفه‌های متجلی در داستان
مرگ‌اندیشی	- «از پل که رد شدیم، پیرمرد شروع کرد به ور زدن و چرت‌وپرت گفتن، عین آدمی که نخواهد بترسه و تو کوچه‌پس کوچه‌های تاریک، تنهایی با خودش حرف بزنی» (ساعدی، ۱۳۴۵). - «نهم می‌گه همین‌ها، قبر دو جوونیه که سرشونو بریدن و اینجا چالشون کردن» (ساعدی، ۱۳۴۵).
مرگ معنا و احساس پوچی در زندگی	- «عباس آقا دوست داره تو قبرستون آواز بخونه و به دنیا فحش خوارمادر بده» (ساعدی، ۱۳۴۵).
یأس و ناامیدی	- «این چه وضعشه، عروس که پیدا نیس، دامادم که عزا گرفته، نه می‌زنین، نه می‌رقصین و نه می‌خونین» (ساعدی، ۱۳۴۵)!
بدبینی	-
هراس و دلهره	- «پیرمرد با وحشت گفت: کیه؟ کی اومده؟» (ساعدی، ۱۳۴۵). - «ملیحه آهسته گفت: من می‌ترسم» (ساعدی، ۱۳۴۵).
تنهایی	- «می‌دانست که من تک‌وتنه‌ام، دوست و آشنایی ندارم» (ساعدی، ۱۳۴۵). - صدای «قوقولوی» پیرزن از حیاط بلند شد (ساعدی، ۱۳۴۵).
بی‌تفاوتی	- «پیرزن گوشه‌ی حیاط نشست و بود و چیزی را توی طشت چنگ می‌زد و می‌نالید» (ساعدی، ۱۳۴۵).
اتمسفر و فضای تاریک	- «هر گوشه‌ی میدان یک خیابان دراز، عین دالان باریکی که آخرش به تاریکی می‌رسید» (ساعدی، ۱۳۴۵). - «از پل که رد شدیم، پیرمرد شروع کرد به ور زدن و چرت‌وپرت گفتن، عین آدمی که نخواهد بترسه و تو کوچه‌پس کوچه‌های تاریک، تنهایی با خودش حرف بزنی» (ساعدی، ۱۳۴۵). - «از دره بوی آشغال و کثافت بلند بود» (ساعدی، ۱۳۴۵).

تحلیل داستان سایه به سایه

داستان درباره‌ی جوان پادویی است که در خانه‌ای به نام دلبر خانم زندگی می‌کند و با جیب‌بری روزگار می‌گذراند. او اصول خاص خود را دارد و حاضر نیست هر کاری انجام دهد. روزی با دو نفر آشنا می‌شود که پول زیادی به او می‌دهند و او وقت خود را با ولخرجی، کف‌بینی، جن‌گیری و عرق‌خوری می‌گذراند و حاضر نمی‌شود با مأموری که دنبال دو دانشجوست، همکاری کند.

راوی داستان که یک پسر جوان است و تنها در اتاقی اجاره‌ای زندگی می‌کند، خواننده را از ابتدا با فضایی نامساعد و درهم روبه‌رو می‌کند: «آسمان رو نگاه کردم که خیلی بدترکیب بود» (ساعدی، ۱۳۴۵). پس از دریافت پول، او نزد یک مرتاض هندی می‌رود و از او می‌خواهد آینده‌اش را از روی خطوط کف دست بگوید. هرچند به فال اعتقادی ندارد؛ اما آینده‌ای تاریک و ناامیدکننده برای او پیش‌بینی می‌شود: «پدرسگ نه برداشت و نه گذاشت و گفت: آینده چیه؟ تا دنیا دنیاس، کارت گدایی و بدبختیه. خیال نمی‌کنم تو این راسته، فلک زده‌تر از تو باشه. همیشه ویلون و سرگردون و بی‌خانمون بودی و خواهی بود. فقط یه بار شانسه بهت رو میاره که ریق رحمتو سر بکشی» (ساعدی، ۱۳۴۵).

در صحنه‌ای دیگر، جمعیتی اطراف مردی جمع شده‌اند که موش را گرفته و تهدید می‌کند در صورت عدم پرداخت صدقه، آن را آتش می‌زند. مرد قصد دارد با تحریک وجدان و عقاید مردم، آن‌ها را تحت تأثیر قرار دهد: «یارو گفت: آگه من اینو آتیش بزنم، گنااهش روز قیامت گردن شما رو می‌گیره ها ... به خیالم یه آدم ناپاکی تو این جمعه که رحم و مروت از دل همه رفته، لعنت بر شیطان رجیم ... شما جماعت، دست کمی از مردم کوفه ندارین. حاضرین یه بی‌گناه تو این پیت جزغاله بشه و حاضر نیستین دستتون تو جیب تون بره و یه پنج تومنی به اولاد پیغمبر بدین» (ساعدی، ۱۳۴۵).

بی‌تفاوتی مردم نشان‌دهنده‌ی کمرنگ شدن باورها و تأثیر فقر بر معنا‌باختگی ارزش‌هاست. همچنین، زمانی که فردی کشته می‌شود، مردم دوباره از او صدقه می‌خواهند: «صدقه بدین و رد شین، کفاره لازم داره؛ آگه رد نکنین، شب به خوابتون میاد و خرتونو می‌چسبه» (ساعدی، ۱۳۴۵).

در عرق‌فروشی، مکالمه‌ی راوی با مراض نوعی امیدواری را نشان می‌دهد. ساعدی با وجود بیان تاریکی‌ها، نور و امیدی را در داستان قرار می‌دهد: «گفتم: ترتیب خوارمادر این دنیا رو می‌دم، آگه بخواد همین جور یه باقی بمونه. گفت: مثلاً حالا چشمه؟ گفتم: چشم نیس؟ همه دارن دق مرگ می‌شن. استکان من و خودشو پر کرد و گفت: گور بابای دنیا، به سلامتی!» (ساعدی، ۱۳۴۵). این نوع آری‌گویی به زندگی در قالب ویران‌سازی برای بازآفرینی مشاهده می‌شود. همچنین، راوی فردای آن روز احساس بهتری نسبت به ابتدای داستان دارد: «چشم که وا کردم، تک‌وتتها تو اتاق بودم، یه جور راحت و بی‌خیال» (ساعدی، ۱۳۴۵). در پایان داستان، هنگامی که مأموران در حال سرکوب مردم هستند، جمعیت ناگهان برمی‌گردد و به مأموران حمله می‌کند: «راسته رو به هم ریختن، همه رو می‌زنن، لت‌وپار می‌کنن، دنبال دو نفر فراری هستن ... یه دفعه، دیدم همه چی به هم خورد. اونایی که در می‌رفتن، یه لحظه سر جا و ایستادن و راه باز کردن. مردم راسته رو دیدم که همه خشمگین و چوب به دست به طرف مقابل حمله کردن. دلبر خانوم برگشت و خوشحال چشمک زد و من ذوق‌زده نعره کشیدم: جانمی، های جانمی! و از شدت خوشحالی به خنده افتادم» (ساعدی، ۱۳۴۵).

جدول ۲. بررسی مؤلفه‌های نیهیلیسم در داستان سایه به سایه

مؤلفه‌های نیهیلیسم	نمونه مؤلفه‌های متجلی در داستان
مرگ‌اندیشی	-
مرگ معنا و احساس پوچی در زندگی	- «صدقه بدین و رد شین، کفاره لازم داره؛ آگه رد نکنین، شب به خوابتون میاد و خرتونو می‌چسبه» (ساعدی، ۱۳۴۵).
یأس و ناامیدی	-
بدبینی	- «آینده چیه؟ تا دنیا دنیا، کارت گدایی و بدبختیه. خیال نمی‌کنم تو این راسته، فلک‌زده‌تر از تو باشه. همیشه ویلون و سرگردون و بی‌خانمون بودی و خواهی بود. فقط یه بار شانس بهت رو میاره که ریق رحمتو سر بکشی» (ساعدی، ۱۳۴۵).
هراس و دلهره	-
تنهایی	- راوی داستان تنهاست و کسی را ندارد.
بی‌تفاوتی	- «یارو گفت: آگه من اینو آتیش بزنم، گنااهش روز قیامت گردن شما رو می‌گیره ها ... به خیالم یه آدم ناپاکی تو این جمعه که رحم و مروت از دل همه رفته، لعنت بر شیطان رجیم ... شما جماعت، دست کمی از مردم کوفه ندارین. حاضرین یه بی‌گناه تو این پیت جزغاله بشه و حاضر نیستین دستتون تو جیب تون بره و یه پنج تومنی به اولاد پیغمبر بدین» (ساعدی، ۱۳۴۵).
اتمسفر و فضای تاریک	- «آسمان رو نگاه کردم که خیلی بدترکیب بود» (ساعدی، ۱۳۴۵).

تحلیل داستان آشغال‌دونی

داستان درباره‌ی پدر و پسر است که به گدایی مشغول‌اند و در خیابان می‌خوابند. آن‌ها با مردی به نام آقاگیلانی روبه‌رو می‌شوند که از فقرا خون می‌گیرد و در مقابل پول می‌دهد. پدر و پسر به محل خون‌گیری می‌روند تا خون خود را بفروشند. علی خونس را می‌دهد؛ اما پدر که بیمار است، به توصیه‌ی آقاگیلانی راهی بیمارستان می‌شود. در آنجا، کارگری به نام زهرا با سفارش و پیگیری به دکترها، روند درمان پدر را سریع‌تر می‌کند. علی که در آغاز، ساده و مظلوم است، کم‌کم با قواعد این سبک زندگی آشنا می‌شود و وارد کار می‌شود تا پول به دست آورد. زهرا و همکارانش به او کمک می‌کنند تا غذایی که از بیمارستان برداشته‌اند، بفروشد. علی هنگام فروش غذا به فقرا برخورد می‌کند و به فکر می‌افتد که آن‌ها را برای خون‌گیری ببرد. هم‌زمان، برای چند مأمور که در جست‌وجوی افراد هستند، خبرچینی می‌کند تا درآمد بیشتری کسب کند.

آغاز داستان با توصیف فضای انزوا و دلهره‌ی پدر همراه است: «کوچه‌پس کوچه‌های خلوتو دوست داشت، در خانه‌های خالی را می‌زد، از خیابان‌های شلوغ می‌ترسید، از جاهای دیدنی فراری بود. خیال می‌کرد رحم و مروت تنها در خرابه‌ها پیدا می‌شه» (ساعدی، ۱۳۴۵). ارزش‌های پدر برای علی کم‌اهمیت‌اند؛ اما او چاره‌ای جز پذیرفتن و همراهی ندارد: «اگه ته‌مانده‌ی غذایی به دستمون رسیده بود، بیشترشو بابام بلعیده بود و بعدش بالا آورده بود و هی به من و دنیا فحش داده بود که چرا بالا میاره؟ چرا هیچ چی تو دلش بند نمی‌شه؟ انگار که همش تقصیر من یا تقصیر دنیا بوده» (ساعدی، ۱۳۴۵). در ادامه با آقاگیلانی آشنا می‌شوند که در ازای گرفتن خونشان پول می‌دهد. ملاقات با او و مواجهه با بیماری پدر، فضای هراس‌آلودی ایجاد می‌کند که کم‌کم برای علی عادی می‌شود: «ندیدی چه قیافه‌ای داشت؟ چشماشو ندیدی؟ دندوناشو ندیدی؟ ... یک‌هو دست منو گرفت و کشید توی یک کوچه‌ی تاریک ... یارو، بازوی درازش را پیچیده بود دور گردن من، با قدم‌های بلند، منو می‌برد طرف خونه‌ی خودش ... دوروبر ما بدجوری تاریک بود و من واسه این که ترسم بریزه، زیر لب می‌خوندم: ای خدا زهرا یار ما نیست، ای بابا زهرا یار ما نیست» (ساعدی، ۱۳۴۵).

پدر که از بیماری رنج می‌برد، دائم به خود می‌پیچد: «بابام کنج‌له شده بود، زانوهاشو جمع کرده بود تو دلش و سرشو خم کرده بود؛ انگار که سینه‌ی خودشو تماشا می‌کرد و چشماشو طوری رو هم فشرده بود که آدم خیال می‌کرد می‌خواد جلو گریه‌هاشو بگیره» (ساعدی، ۱۳۴۵). او به گدایی عادت کرده و بدون توجه به مخاطب، دعای خیر می‌کند: «بابام بی‌خودی دعاشان کرد: خدا عمرشون بده، عزت‌شونو زیاد بکنه ... چقدر زحمت می‌کشن!» (ساعدی، ۱۳۴۵).

ورود علی به بیمارستان، فضایی بی‌تفاوت و سرد را نشان می‌دهد: «اتاق‌ها پر آدم که همه رو تخت‌ها دراز کشیدن و وول می‌خورن، حالا چه مرگشونه، به من و تو ربطی نداره. فقط همین جوری نگاهشون کنی و دلت واسشون نسوزه ... اینجا همیشه خوشحالیه، همش می‌خندن، دکترها می‌خندن، پرستارها می‌خندن، ماها هم می‌خندیم» (ساعدی، ۱۳۴۵). با کمک زهرا، علی شغلی در بیمارستان پیدا می‌کند و از راننده‌ی انبار در مورد بی‌ارزشی دنیا می‌شنود: «اگه منم می‌خورم، واسه اینه که به خودم میگم چرا نخورم؟ مگه نه آخرش باید بترکم؟ پس بخورم و بترکم. می‌دونی؟ روزگار خیلی مادر قبحه‌س. آدمیزاد ول معطله، هیچ چی نیس که آدم به عشق اون زنده بمونه. مثلاً تو خودت ول معطل نیستی؟ اگه نیستی، بگو نیستم» (ساعدی، ۱۳۴۵).

ساعدی فضایی وهم‌آلود و تاریک را هم در محیط خون‌گیری و هم در بیمارستان خلق می‌کند: «زیرزمین نیمه-تاریکی بود، پر از خرت‌وپرت، چند تخت شکسته رو هم و بالای تخت‌ها چند تابوت و رو یکی از تابوت‌ها مرده‌ای

که شمعی روش کشیده بودن و پاهاش از پایین شمد بیرون بود و آخر زیر زمین، انگار یکی ایستاده بود که سر نداشت و من درست نمی فهمیدم که چی هست، جلوتر رفتیم و مرده را پهلوی مرده‌ی دیگه گذاشتیم» (ساعدی، ۱۳۴۵).

در طول داستان، علی هر کاری برای به دست آوردن پول می کند: با پرستاران همکاری می کند، غذا می برد و می فروشد، افراد را برای خون گیری پیش آقاگیلانی می برد و حتی مأموران را لو می دهد. هیچ چیزی جز پول برای او ارزش ندارد. ساعدی در این داستان نشان می دهد چگونه فقر، انسانیت و ارزش های اجتماعی را از بین می برد و جهانی بی هدف و بی ارزش توسط فقر شکل می گیرد. زمانی که راننده متوجه جاسوسی علی می شود، او را کتک زده و خشمگین می پرسد: «تو که نمی فهمی چی به چیه، واسه چی این کارا رو می کنی؟ ... از وحشت چشم هامو بستم و با پاهای لزان کف اتا قکک تلفن نشستم» (ساعدی، ۱۳۴۵).

جدول ۳. بررسی مؤلفه های نیهیلیسم در داستان آشغال دونی

مؤلفه های نیهیلیسم	نمونه مؤلفه های متجلی در داستان
مرگ اندیشی	- تعریف بیهوده از بقیه می کند: «بابام بی خودی دعاشان کرد: خدا عمرشون بده، عزت شونو زیاد بکنه ... چقدر زحمت می کشن!» (ساعدی، ۱۳۴۵).
مرگ معنا و احساس پوچی در زندگی	- «اگه منم می خورم، مگه نه آخرش باید بترکم؟ پس بخورم و بترکم. می دونی؟ روزگار خیلی مادر قبیحه س. آدمیزاد ول معطله، هیچ چی نیس که آدم به عشق اون زنده بمونه. مثلاً تو خودت ول معطل نیستی؟ اگه نیستی، بگو نیستی» (ساعدی، ۱۳۴۵).
یأس و ناامیدی	-
بدبینی	-
هراس و دلهره	- «کوچه پی کوچه های خلوتو دوست داشت، در خانه های خالی را می زد، از خیابان های شلوغ می ترسید، از جاهای دیدنی فراری بود. خیال می کرد رحم و مروت تنها در خرابه ها پیدا می شه» (ساعدی، ۱۳۴۵).
تنهایی	- «دوروبر ما بدجوری تاریک بود و من واسه این که ترسم بریزه، زیر لب می خوندم: ای خدا زهرا یار ما نیست، ای بابا زهرا یار ما نیست» (ساعدی، ۱۳۴۵).
بی تفاوتی	- «دست و پایم می لرزید، می ترسیدم، بی خودی واهمه داشتم» (ساعدی، ۱۳۴۵).
اتمسفر و فضای تاریک	- «اتاقها پر آدم که همه رو تختها دراز کشیدن و وول می خورن، حالا چه مرگشونه، به من و تو ربطی نداره. فقط همین جووری نگاشون کنی و دلت واسشون نسوزه ... اینجا همیشه خوشحالیه، همش می خندن، دکترا می خندن، پرستارا می خندن، ماها هم می خندیم» (ساعدی، ۱۳۴۵).
	- «زیر زمین نیمه تاریکی بود، پر از خرت و پرت، چند تخت شکسته رو هم و بالای تختها چند تابوت و رو یکی از تابوتها مرده ای که شمعی روش کشیده بودن و پاهاش از پایین شمد بیرون بود و آخر زیر زمین، انگار یکی ایستاده بود که سر نداشت و من درست نمی فهمیدم که چی هست، جلوتر رفتیم و مرده را پهلوی مرده‌ی دیگه گذاشتیم» (ساعدی، ۱۳۴۵، ص ۱۵۲).
	- «اگه ته مانده‌ی غذایی به دستمون رسیده بود، بیشترشو بابام بلعیده بود و بعدش بالا آورده بود و هی به من و دنیا فحش داده بود که چرا بالا میاره، چرا هیچ چی تو دلش بند نمی شه؛ انگار که همش تقصیر من یا تقصیر دنیا بوده» (ساعدی، ۱۳۴۵).

بحث و نتیجه گیری

در آثار غلامحسین ساعدی، اغلب شخصیتها تنها، منزوی و در جستجوی معنا و هویت در جهانی بی ثبات و پرتنش هستند که بازتابی از بحرانهای اجتماعی و سیاسی ایران است؛ این فضا با پوچی، بی معنایی، ناامیدی، ترس، مرگ اندیشی و بی تفاوتی همراه است و نشان دهنده تأثیر فقر، بی اعتمادی و فروپاشی ارزشها بر زندگی انسانهاست. داستانهای کوتاه

ساعدی، با بهره‌گیری از موقعیت‌ها، فضاها و شخصیت‌های مختلف، این بحران‌های فردی و اجتماعی را به صورت فشرده و تأثیرگذار منتقل می‌کنند و در عین حال، نمودی از پادنیهیلیسم و «آری‌گویی» به زندگی را نیز نشان می‌دهند؛ یعنی شخصیت‌ها با پذیرش واقعیت جهان و بازتعریف ارزش‌ها، به نوعی امید و انگیزه برای ادامه‌ی زندگی می‌رسند. فضای تاریک، عناصر نمادین مانند قبرستان و مرگ و شخصیت‌پردازی دقیق، به همراه تأکید بر چرخه‌ی تکرار و بی‌هدفی، تصویری از جامعه‌ای پر از اضطراب، تنهایی و معنا باختگی ارائه می‌دهد که هم‌زمان بازتاب‌دهنده‌ی بحران‌های فردی و اجتماعی و دغدغه‌های انسانی در مواجهه با مدرنیته و شرایط دشوار ایران معاصر است. نمی‌توان نیهیلیسم را به‌عنوان سبک اصلی و ساختار غالب قلم ساعدی همچون سمبولیسم یا رئالیسم جادویی در نظر گرفت؛ اما بدون شک، آثارش رگه‌هایی از این اندیشه را با خود به همراه دارند.

منابع

- اسداللهی، خدابخش؛ فتحی، چیمین. (۱۳۹۹). *تحلیل تطبیقی شعر فروغ فرخزاد و نیهیلیسم نیچه‌ای*. پژوهش ادبیات معاصر جهان، ۲۵(۱)، ۲۹-۶۰.
- بروجردی، مهرزاد. (۱۳۷۷). *روشنفکران ایرانی و غرب (ترجمه‌ی جمشید شیرازی)*. تهران: نشر و پژوهش فرزاد.
- پورنامداریان، تقی؛ سیدان، مریم. (۱۳۸۸). *بازتاب رئالیسم جادویی در داستان‌های غلامحسین ساعدی*. زبان و ادبیات فارسی، ۱۷(۶۴)، ۴۵-۶۴.
- دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۵۶). *نقد آثار غلامحسین ساعدی*. چاپ سوم، (بی‌جا): چاپار.
- دیکن، بولنت. (۱۴۰۰). *نیهیلیسم (ترجمه‌ی فرهاد اکبرزاده)*. تهران: فرهنگ نشر نو.
- ذوالفقاری نژاد، محبوبه؛ نصر اصفهانی، محمدرضا. (۱۳۹۵). *تحلیل و بررسی سبکی «سنگ صبور و همسایه‌ها» از منظر فلسفی-اجتماعی با نقد هیچ‌نگاری*. فصلنامه‌ی تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، ۹(۲)، ۱۱۵-۱۳۴.
- ساعدی، غلامحسین. (۱۳۴۵). *گور و گهواره*. تهران: انتشارات نیل.
- سعادت‌نیا، زهرا؛ فولادی سپهر، راضیه. (۱۳۹۹). *بازتاب عبث‌گرایی در آثار غلامحسین ساعدی*. پژوهشنامه‌ی ادبیات داستانی دانشگاه رازی، ۱۹(۱)، ۶۱-۷۷.
- سیدان، مریم. (۱۳۹۶). *شخصیت‌های روان‌رنجور و روان‌پریش در داستان‌های غلامحسین ساعدی*. ادب فارسی، ۱۷(۱)، ۱۶۹-۱۸۵.
- شیری، قهرمان. (۱۳۹۳). *همسایه‌ی هدایت: میراث داستان‌نویسی غلامحسین ساعدی*. تهران: انتشارات بوتیمار.
- عابدینی، حسین. (۱۳۶۶). *صد سال داستان‌نویسی در ایران (جلد اول)*. تهران: نشر تندر.
- گرتز، نولن. (۱۳۹۹). *نیهیلیسم (ترجمه‌ی تورج حوری)*. تهران: انتشارات مازیار.
- محبوبی آرائی، حمیدرضا. (۱۳۹۲). *نیچه و آری‌گویی تراژیک به زندگی*. تهران: نشر مرکز.
- نیچه، فردریش. (۱۳۷۷). *اراده‌ی قدرت (ترجمه‌ی دکتر مجید شریف)*. تهران: چاپخانه نیل.

استناد به این مقاله: دو کوهکی، ریحانه؛ اردشیرزاده، پدرام. (۱۴۰۴). واکاوی داستان‌های کوتاه غلامحسین ساعدی از منظر نیهیلیسم نیچه‌ای (مورد مطالعاتی: مجموعه‌ی گور و گهواره)، فصلنامه رهاورد هنر، ۱(۱)، ۸۹-۱۰۳.



Name of Journal is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.